

مسأله علوم جدید و فرهنگ غیر معنوی غرب

نصرالله پورجوادی

درجه‌ای ارتقاء دهیم که از پیشرفتهای علمی سایر ممالک جهان عقب نمانیم. ما امروزه در دنیایی زندگی می‌کنیم که علوم و تکنولوژی خواه و ناخواه در آینده سیاسی و نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ما نقشی اساسی ایفا می‌کند، و حتی اگر ما برای علوم دنیوی و تکنولوژی غربی اصالتاً ارزش قائل نباشیم - و بنده خود معتقد است که نباید باشیم - و این گونه علوم را در زمره علمی که اسلام آموختن آنها را فریضه دانسته است به حساب نیاوریم، بهر حال برای ادامه حیات ملت خود در این دنیای علم‌زده و تکنولوژی زده بر ما واجب است که بقدر حاجت خود آنها را فرا گیریم. البته همین امر خود مسائلی را دامن می‌زند که مهمترین آنها تعارض اساس و مبنای این علوم و بطور کلی فرهنگ و تمدن غرب با روح تعالیم اسلام است، که این خود مربوط به جنبه دیگر مسأله است.

جنبه دوم مسأله چاره‌جویی مصیبتی است که علوم غیردینی و غیرمقدس برای جامعه و فرهنگ اسلامی ما ایجاد کرده است. بدیهی است که این جنبه بر مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر از جنبه اول است. بالا بردن سطح آموزش و تحقیق در دانشگاهها خود امری است دشوار، ولی دشوارتر از آن حل تعارض اساسی این علوم و تحقیقات با مبنای تفکر اسلامی است. در اینجا است که نیاز به همکاری دانشگاه و حوزه‌های علمیه شدیداً احساس می‌شود، و در حقیقت فرمان اخیر امام در خصوص مشارکت و نظارت مستقیم حوزه در امر برنامه‌ریزی رشته‌های علوم انسانی ناظر به همین جنبه از مسأله است.

این که امام در مسأله برنامه‌ریزی علوم انسانی به مشارکت اساتید حوزه تأکید فرمودند حاکی از حکمتی است که در بطن این مسأله نهفته است. علوم انسانی بطور کلی مجرای اصلی حرکت تقدس‌زدائی در فرهنگ غرب بوده است و سرمداران این علوم در غرب در دو قرن اخیر یا بکلی بی‌دین و ملحد بوده و یا وابسته به سازمانهایی چون فراماسونری و صهیونیت بوده‌اند. بهر تقدیر، نظریه پردازان این رشته‌ها، بخصوص در جامعه‌شناسی و روانشناسی و اقتصاد و تاریخ، دانسته و ندانسته سعی در دنیوی کردن حیات عقلی انسان داشته با افکار غیرمعنوی خود دانشجویان این رشته‌ها را هر چه بیشتر از علوم و معارف الهی که از منبع وحی سرچشمه می‌گرفته است دور کرده‌اند. بزرگترین نقیصی که در این علوم از دیدگاه اسلامی وجود دارد این است که

انقلاب اسلامی ایران بدلیل ماهیت اسلامی آن مهمترین وظیفه‌ای که به عهده دارد احیاء تعالیم الهی قرآن و سنت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه وآله وسلم - است. در طی یکصد سال اخیر مراکز علمی ما اعم از دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها و سایر مؤسسات فرهنگی صحنه تاخت و تاز افکار الحادی و علوم و معارف غیر مقدس و فرهنگ غیردینی و ضد الهی غرب بوده است، و از طریق همین مراکز فرهنگی و علمی بوده است که غرب توانسته است فرهنگ خود را بر ما تحمیل کرده راه را برای مقاصد شیطانی خود بگشاید. علی‌الاصول برای مبارزه و مقابله با همین فرهنگ غربی بوده است که در سال گذشته حرکتی تحت عنوان انقلاب فرهنگی رسماً آغاز گردید، گرچه مقدمات این حرکت سالها پیش از سرنگونی رژیم سابق توسط روحانیون و دانشگاهیان متعهد فراهم گشته بود.

ستاد انقلاب فرهنگی که به فرمان امام و رهبر انقلاب عهده‌دار اسلامی کردن فرهنگ طاغوت‌زده و غرب‌زده کشور بود ابتدا کار خود را با دانشگاهها و مراکز آموزش عالی آغاز کرد. بدیهی است که مهمترین مسأله‌ای که ستاد در راه اسلامی کردن دانشگاهها با آن روبرو بود مسأله دروس دانشگاهی و رشته‌های مختلفی بود که تدریس می‌شد. این مسأله خود دارای دو جنبه بود. جنبه اول، نواقص و فسادهایی است که، صرف نظر از جهات اسلامی و دینی، در رشته‌های دانشگاهی وجود داشته است. دانشگاههای ما که اساساً به تقلید از مراکز آموزش عالی غربی تأسیس شده بود همگی فاقد اصالت بود. سطح آنها از حیث نظام آموزش و محتوای دروس و شیوه تعلیم و تعلم از دانشگاههای درجه اول و دوم غربی پایین‌تر بود. از این رو، لازمه وصول به استقلال فرهنگی ایجاد اصلاحات اساسی در دانشگاهها است، تا از این طریق آموزش و تحقیقات در کشور به سطحی ارتقاء پیدا کند که ما ناگزیر نباشیم که بقول امام بیماران خود را برای مداوا راهی ممالک غربی کنیم و یا برای اداره مراکز و مؤسسات صنعتی و تولیدی و نظامی و غیره دست نیاز به سوی کارشناسان غربی دراز کنیم.

این جنبه از انقلاب فرهنگی اقتضای می‌کند که مادر بازگشایی دانشگاهها دقت کنیم تا نه تنها رشته‌های درسی دانشگاهی را متناسب با نیازهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خود برنامه‌ریزی کنیم، بلکه سعی کنیم آموزش و تحقیقات را به

خوانده اند تجاوز نمی کند. این حکم حتی در داخل خود رشته های علوم انسانی نیز صادق است. مثلاً اقتصاد دانان عموماً با دروسی چون روانشناسی و فلسفه و علوم تربیتی بهمان اندازه بیگانه اند که فیزیک دانان و ریاضی دانان از آنها. بنابراین اگر اساتید حوزه بخوانند یا دانشگاهیان در مورد علوم انسانی مشورت کنند نباید به اساتید رشته های علوم تجربی روی آورند، بلکه لازم است در هر رشته ای با صاحب نظران متعهد همان رشته مشورت کنند.

مسئله عمده دیگری که باید بدان توجه کرد این است که دروس علوم انسانی را نمی توان به تنهایی بررسی کرد، بلکه اساساً باید بنیاد این علوم و فلسفه آنها را شناخت. اصولاً چرا در غرب چنین تقسیمی میان علوم انسانی و اجتماعی از یک طرف و علوم تجربی از طرف دیگر به عمل آمده است؟ فلسفه تقسیم هر یک از رشته های علوم انسانی چیست و موضوع آنها کدام است؟ وانگهی این موضوع چه خصوصیتی دارد و فرق آن با دیدی که اسلام از آن دارد چیست؟ مثلاً آیا جامعه ای که در جامعه شناسی غربی مورد مطالعه قرار می گیرد همان جامعه است که در اسلام باید باشد؟ آیا انسانی که در علوم چون روانشناسی و انسان شناسی و جامعه شناسی مورد مطالعه قرار می گیرد همان انسانی است که قرآن تعریف کرده است؟ تاریخی که در غرب به عنوان یکی از رشته های دانشگاهی هست با تاریخی که مورد نظر اسلام است چه فرقی دارد؟ تا زمانی که به این قبیل سؤالات اساسی و فلسفی پاسخ داده نشده، مسئله علوم انسانی و اسلامی کردن آنها نمی تواند بدرستی حل شود.

مسئله دیگر امتیاز ناحقی است که امروزه برای علوم تجربی قائل شده اند. بسیاری از ما گمان می کنیم که خطر الحاد و کفر و غریزدگی فقط در علوم انسانی و اجتماعی است، در صورتی که این خطر بهمان اندازه در علوم غیر انسانی نظیر فیزیک و شیمی و مهندسی و ریاضیات وجود دارد.

در این علوم هم درست مانند علوم انسانی، و شاید حتی بدتر از آنها، جایی برای اصول دین و اعتقادات مذهبی وجود ندارد. طبیعتی که در علوم تجربی از جنبه های مختلف مورد مطالعه قرار می گیرد طبیعتی است بی روح، ماده ایست بی جان، که فقط با اعداد و ارقام و نمادهای ریاضی قابل سنجش است، در صورتی که طبیعتی که در اسلام باید درباره آن تفکر کرد طبیعتی است زنده و با روح، بدلیل اینکه این طبیعت صنع خداست. آنچه که در واقع موجب قطع ارتباط این طبیعت با صانع عالم شده است همین علوم جدید غربی و فلسفه و مابعدالطبیعه ایست که اساس آنها را تشکیل

هیچ یک از آنها ملترزم به وحی نبوده و از قصد قربت که از لوازم ذات علوم الهی است در آنها خبری نیست. این علوم گاهی خود داعیه سروری نسبت به علوم دینی داشته و حتی دین را به عنوان یکی از مسائل خود مورد بحث قرار می دهند. بطور خلاصه سه اصل اساسی دین، یعنی توحید و نبوت و معاد، بهیچ وجه برای این قبیل علوم مطرح نبوده است.

با این وصف، اگر ملت مسلمان ما بخواهد به اصول دیانت خود وفادار مانده همه چیز را از دیدگاه این اصول در نظر بگیرد، چه باید بکند؟ مسلماً کسانی شایستگی بررسی این علوم را دارند که نه تنها به ماهیت آنها دقیقاً آشنایی داشته بلکه به اصول دیانت نیز از صمیم قلب متعهد باشند.

مسئله بررسی و نقد علوم انسانی در دانشگاهها و برنامه ریزی در رشته های مربوطه بدون شك یکی از دشوارترین مسؤولیت هایی است که به عهده اساتید محترم حوزه گذارده شده است، چه این علوم حاصل قرنهای تفکر و تحقیق و نقد و بررسی بزرگترین اندیشمندان غرب بوده است و نفوذ آنها چه در غرب و چه در شرق بحدی بوده که بدون اغراق می توان گفت همه شؤون زندگی بشر جدید را دگرگون کرده است.

یکی از مسائل عمده ای که در بررسی دروس علوم انسانی و بطور کلی علوم دانشگاهی باید مد نظر داشت، مسئله اختلاف دروس حوزه و دانشگاه از حیث وحدت و کثرت آنها و جدائی دروس از یکدیگر است. در حوزه های علمیه معمولاً یک شخص عالم می توانسته است همه دروس را فرا گیرد، و از این حیث حوزه علمیه وارث یک سنت اصیل فرهنگی بوده که بیش از یک هزار سال از زمان فارابی و ابن سینا در فرهنگ غنی اسلامی سابقه داشته است. اما در دانشگاههای جدید این وضع بکلی دگرگون شده است. هیچ فرد دانشگاهی نیست که بتواند بحق ادعا کند که در بیش از یک یا حداکثر دو رشته درسی تخصص داشته باشد و عموماً دانشگاهیان از رشته های دیگری که در دانشگاهها تدریس می شود بیگانه اند. این بیگانگی بخصوص در مورد متخصصان علوم تجربی نسبت به رشته های علوم انسانی و ادبی و فلسفی و اجتماعی صادق است. بیشتر رشته هایی چون فیزیک و شیمی و مهندسی برق و مکانیک و متالورژی و پزشکی و کشاورزی و حتی ریاضیات اساساً از ماهیت علوم انسانی پاک بی خبراند و تصور آنان از این علوم بیش از آن مقدار اطلاعاتی که در دوره دبیرستان از دروس ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا فرا گرفته اند و یا مقالاتی که جسته و گریخته در روزنامه ها و کتابهای سطحی

ما می‌گوییم دانشگاهها باید باز شود، و در خلال باز شدن زحمت کشیده بشود - از جناح خود دانشگاهیها و از جناح روحانیون و جناحهای دیگر خدمت کنند تا این که دانشگاهها به آن ترتیب اسلامی برسند.

امام خمینی (۶۰/۱۱/۴)

حقیقت مشکل ما ناشی از فرا گرفتن علوم جدید غربی، اعم از تجربی و انسانی و اجتماعی، نبوده است. مشکل ما فرا نگرفتن آنها بوده است. مادر طی يك قرن گذشته و علی الخصوص در سی چهار سال اخیر با علوم جدید و فرهنگ غرب عمیقاً و بجد روبرو نشده ایم. برخورد ما بسیار سطحی بوده و علت ارتداد و الحاد دانشجویان و روشنفکران ما نیز بیشتر همین بوده است. دانشگاههای ما حقیقتاً دانشگاه نبوده است. ما می‌بایست این علوم را بطور اساسی مطالعه می‌کردیم و اصول و مبانی و فلسفه آنها را دقیقاً می‌شناختیم. علوم غربی تاکنون برای ما به منزله اوراد ساحران و جادوگران بوده است، حتی برای بزرگترین اساتید ما در رشته‌های مختلف علوم تجربی، و ما بدلیل عدم شناخت دقیق اصول و مبادی این علوم احترام فراوانی برای آنها قابل بوده ایم و از آنها واهمه داشته ایم. برای اینکه این احترام کورکورانه و جاهلانه و این ترس و واهمه بیجا از میان برود و بالتیجه مسأله‌ای که این علوم و معارف برای جامعه و فرهنگ اسلامی آفریده است حل شود باید به جای این که به این علوم پشت کنیم یا آنها مقابله کنیم آنها را باید بشناسیم، بهتر از گذشته. دانشگاه را باید باز کنیم، ولی نه دانشگاهی که تاکنون داشته ایم، بلکه دانشگاهی که حقیقتاً محل علم و تحقیق است. علاوه بر این، باید کسانی را تشویق به دانشجویی کنیم که روح طلبگی، به معنای حقیقی لفظ، در آنها باشد و درد دینی و معنوی آنان را به دانشگاه کشیده باشد. بسته نگهداشتن دانشگاه، برای هر رشته‌ای، به منزله پشت کردن به مسأله است. اسلام قادر است که پاسخگوی مشکلاتی باشد که فرهنگ غرب برای بشر امروز آفریده است، ولی اگر مسلمانان نتوانند مسأله را دقیقاً بشناسند چگونه می‌توان انتظار یافتن راه حل از آنان داشت؟

می‌دهد. در علوم تجربی جدید مانند فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و غیره، به خلاف علوم اصیل اسلامی، جایی برای عالم غیب و برای ایمان انسان به ملائکه، خدا، و برای آخرت نیست. این علوم هیچ ارتباطی با وحی و با قرآن ندارند. بنابراین، چه دلیلی دارد که اساتید حوزه‌های علمیه مسأله برنامه‌ریزی دانشگاهها را فقط به علوم انسانی محدود کنند؟ وانگهی، علوم انسانی و غیرانسانی غرب در واقع و در نهایت امر از يك منشأ سرچشمه می‌گیرند و آن غفلت انسان از خداوند و دوری او از امور معنوی و مقدس است.

متأسفانه این روزها همه حملات متوجه علوم انسانی شده و این خود موجب شده است که مسأله علوم تجربی و خطر آنها مورد غفلت قرار گیرد. درست است که در علوم انسانی و اجتماعی غربی علی‌الاصول امکان انحراف فکری برای جوانان ما هست، لکن این امکان در علوم تجربی هم هست، در واقع تجربه نشان داده است که امکان منحرف شدن دانشجویان علوم تجربی و بخصوص مهندسی در سالهای اخیر در این کشور به مراتب بیش از دانشجویان علوم انسانی بوده است. اکثر دانشجویانی که در دانشگاههای ما بی‌دین و ماتریالیست و دنیازده شده‌اند در دانشگاهها و دانشکده‌های فنی و صنعتی تحصیل می‌کرده‌اند. علت این امر تا حدودی این بوده است که دانشجویان این قبیل رشته‌ها با فرا گرفتن علوم طبیعی و تجربی و مهندسی ناآگاهانه اساس این علوم را که ذاتاً مغایر با اصول دین و ایمان است پذیرفته‌اند. این خطر در علوم انسانی کمتر بوده است، چه مادگیری و طبیعت‌زدگی در آنها کمتر رسوخ کرده است.

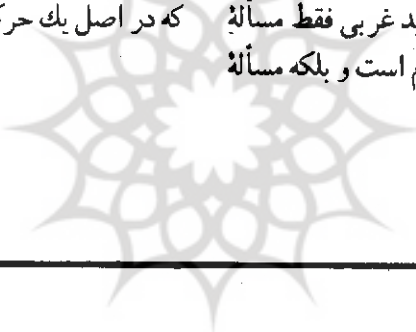
البته این ناآگاهی و غفلت از اصول و مبانی علوم در میان دانشجویان علوم انسانی و اجتماعی هم وجود داشته است. در

من می گویم که دانشگاه چون اصلاحش طولانی
است باید باز شود، نه اینکه صبر کنند تا آن آخر.

امام خمینی (۴/۱۱/۶۰)

همه ملت‌هایی است که وارث فرهنگ‌های معنوی و دینی بوده و در عصر جدید خود را در معرض خطر نابودی احساس کرده‌اند. خوشبختانه، فرصتی که هم اکنون در کشور ما از پرتو انقلابمان پدید آمده است بسیار گرانقدر است و دریغ است که ما آن را مغتنم نشمرده به وظیفه خطیری که به عهده ما گذاشته شده است جدا عمل نکنیم. علما و متفکران مسلمان اگر براستی پاسخی به مسأله علوم و فرهنگ غیرمعنوی غرب که خواهی نخواهی بر ما تحمیل شده است نیابند نمی‌توانند ادعا کنند که اسلامیت این انقلاب را که در اصل يك حرکت معنوی و الهی است حقیقتاً حفظ کرده‌اند.

در خاتمه، بد نیست متذکر شویم که حل مسأله علوم جدید غربی و بالنتیجه تحقق بخشیدن به يك انقلاب اصیل فرهنگی و علمی اسلامی مستلزم سالها مطالعه و بررسی و تحقیق است و قطعاً در ایفای این وظیفه اساتید حوزه علمیه سهمی بسزا خواهند داشت. شاید لازم باشد برای این منظور اساتید حوزه اقدام به تأسیس مؤسسات تحقیقاتی با مشارکت اساتید مسلمان و متعهد دانشگاهها در هر رشته کنند و با دانشمندان مسلمان سایر کشورهای اسلامی تماس برقرار کنند و از تجارب و مطالعات آنان در این زمینه بهره‌مند شوند، چه مسأله علوم جدید غربی فقط مسأله فرهنگ کشور ما نیست، بلکه مسأله عالم اسلام است و بلکه مسأله



پرداختن به قافیه باختن*

علی محمد حق شناس

الف) نکاتی چند در باب روش: نگاهی اجمالی به پژوهشهای جدید در باره قافیه

۱. مسأله‌ای بحث‌انگیز: قافیه گوشه‌ای کوچک از ساخت شعر فارسی است. اما همین گوشه کوچک گاهی به شکل مسأله‌ای بزرگ و بحث‌انگیز در می‌آید. این که قافیه مسأله‌ای است، به احتمال زیاد بدان سبب است که فهمش، و نیز تفهیمش، از روی کتب قدما سخت دشوار است. درستی این گفته را می‌توان با نگاهی کوتاه به آثار پیشینیان در این زمینه، یا هر اثر تازه‌ای که بر اساس آراء آنان نوشته شده باشد، به آسانی آزمود. و این که مسأله قافیه بحث‌انگیز است، بیشتر از آن روست که هر کسی می‌کوشد